



# گفت و گو با اسماعیل آذری نژاد، روحانی و معلم روستاهای کهگیلویه و بویراحمد

## قصه خوان روستاهای کهگیلویه و بویراحمد

### همه چیز درباره معلم «قصه، توپ، رنگ»

#### اشاره

می‌دهیم. استان کهگیلویه بیش از ۱۸۰۰ روستا دارد. طبیعتاً هنوز نتوانسته‌ام به خارج از استان بروم.

#### لطفاً درباره خودتان بگویید.

من در سال ۱۳۵۸ در دهمدشت به دنیا آمدم. برای تحصیل به قم رفتم و تحصیلات حوزوی دارم. لیسانس جامعه‌شناسی را هم از دانشگاه باقرالعلوم قم گرفتم. در دوره فوق لیسانس «عرفان و تصوف» خواندم، اما هنگامی که به دهمدشت برگشتم، تحصیل را رها کردم. اکنون در حوزه دهمدشت درس می‌دهم و فعالیت‌های قصه و کتاب‌خوانی را در حاشیه کارم انجام می‌دهم. در طول روز هفت ساعت در حوزه هستم.

#### شما احتمالاً پیش‌زمینه‌ای در فعالیت‌های این‌چنینی داشته‌اید. قصه‌خوانی سیار از کجا آغاز شد؟

من از وقتی خاطرم هست، اهل کتاب بوده‌ام. از کودکی هر وقت پدرم به من پول می‌داد، کتاب می‌خریدم و همیشه به نوعی با کتاب مأنوس بودم. مثلاً اگر مدرسه کتابخانه داشت، من کتابدار بودم. آن وقت‌ها آموزش و پرورش کانون فرهنگی هنری داشت. به کتابخانه آنجا می‌رفتم. تا اینکه آمدم قم و طلبه شدم و شروع به تحصیل کردم. در آن زمان، دهمدشت هنوز کتابخانه نداشت. با خودم فکر کردم که چه کاری برای کتاب‌خوان شدن مردم انجام دهم. پدرم چند مغازه داشت. یک مغازه او را گرفتم تا کار فرهنگی راه بیندازم. می‌دانستم که سودی نخواهم برد اما فکر نمی‌کردم که ضرر هم داشته باشد. پنج سال در دهمدشت کتاب‌فروشی داشتم. هم‌زمان که مشغول تحصیل بودم، کسی را گذاشته بودم تا کتاب‌فروشی را بچرخاند. هر وقت هم که از قم به دهمدشت برمی‌گشتم، همیشه کتاب همراهم بود و برای دوستان و کتاب‌فروشی، کتاب تهیه می‌کردم. با این حال، دیدم که کتاب‌فروشی، مرا به اهدافی که داشتم نمی‌رساند. حتی برای تبلیغ هم که از حوزه می‌آمدم، خیلی به منبر نمی‌رفتم و جلسات کتاب‌خوانی برگزار می‌کردم.

#### در مسجد؟

بله. یادم می‌آید سال ۱۳۸۲ ماه رمضان برای تبلیغ به دهمدشت آمده بودم. جلسات شبانه در خانه‌ها گذاشتم و هر شب به هر نفر کتاب می‌دادم و بعد از آن‌ها می‌خواستیم که درباره کتاب

«قصه، توپ، رنگ»؛ این‌ها کلیدواژه‌های روحانی قصه‌خوان روستاهای کهگیلویه و بویراحمد است. اسماعیل آذری نژاد که خود نیز اهل دهمدشت در این استان است، شش سال پیش، بعد از اتمام تحصیلات حوزوی به شهر خود بازگشته و شروع به فعالیت برای آموزش کودکان روستاهای استان خود کرده است. البته فعالیت‌های آذری نژاد حالا محدود به قصه‌خوانی نیست و به مدرسه‌سازی و تجهیز مدرسه‌ها رسیده است. او یک سالی است که در فضای مجازی هم فعالیت پررنگی دارد و اگر اهل این فضا باشید، شاید با او آشنایی داشته باشید. وقتی برای گفت‌وگو با او تماس می‌گیرم، شب است و دیروقت؛ با این حال باید پشت خط بمانم. گوشی را که برمی‌دارد عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «تلفنم مدام مشغول است و در روز دو مرتبه گوشی‌ام را شارژ می‌کنم» با آذری نژاد مختصری درباره زندگی‌اش و روش کار و اهدافی که دنبال می‌کند صحبت می‌کنیم. او احتمالاً با همان صبری که برای بچه‌ها قصه می‌خواند، با من گفت‌وگو می‌کند. انگار نه انگار که در این ساعت شب بخش زیادی از جامعه خواب‌اند. می‌گوید: «شب و روز ندارم؛ وقتی در روستاها هستم، در دسترس نیستم. وقتی از روستاها برمی‌گردم، تلفن‌ها را جواب می‌دهم. هر روز همین‌طور است. اکنون در حال بازسازی چهار مدرسه هستیم. برای آن‌ها حیاط و سرویس بهداشتی درست می‌کنیم. باید با معلم‌ها و مهدکودک‌ها به‌طور مرتب هماهنگ باشم».

#### من از طریق تو بیشتر با شما آشنا شده‌ام. آیا زمان زیادی از فعالیت شما در این شبکه می‌گذرد؟

فکر می‌کنم شروع فعالیت من در این شبکه به یک سال نرسیده است.

#### چند سال است که در روستاها فعالیت می‌کنید؟

حدود شش سال است که به این کار مشغولم.

#### در استان کهگیلویه و بویراحمد؟

بله شهر دهمدشت. البته حالا فعالیت‌های ما به روستاهای دهمدشت محدود نمی‌شود و چندین شهر در استان را پوشش



را کنار هم گذاشتم متوجه شدم که در کودکان هم شور و شوق فراوانی وجود دارد و هم تأثیر بیشتری می‌توان بر آن‌ها گذاشت. در نتیجه، دانشگاه و دبیرستان را رها کردم و تمرکز را روی کودکان گذاشتم. اوایل کار، ماهی یک بار به روستا می‌رفتم که رفته رفته به ماهی دو و سه مرتبه تبدیل شد. بعدها سر زدن من به روستاها هفتگی شد. این روند ادامه داشت تا سال قبل. سال ۹۶ مسجد را هم رها کردم؛ چون به خاطر نماز نمی‌توانستم روستاگردی کنم و دو روز آخر هفته هم نمی‌توانستم در مسجد حضور داشته باشم.

#### الان برنامه‌روانه‌تان چطور است؟

از صبح ساعت هفت تا ده به حوزه می‌روم. بعد به روستاها می‌روم. به فاصله پنج دقیقه از دهم‌شست، روستاها شروع می‌شوند. تا ظهر روستاگردی می‌کنم. از ظهر دوباره در حوزه هستم تا ساعت پنج. از ساعت پنج هم اگر بتوانم در برنامه‌نزدیکی شرکت می‌کنم. آخر هفته‌ها و روزهای تعطیل هم از صبح راهی روستاها می‌شوم؛ مثلاً پنج‌شنبه دیگر به خانه

کنفرانس بدهند.

#### چه زمانی از قم به دهم‌شست برگشتید؟

در سال ۱۳۹۱ فوق لیسانس را که گرفتم، احساس کردم ماندن من در قم سودی ندارد. پس، به دهم‌شست بازگشتم. با خودم فکر کردم که در دهم‌شست چه کاری می‌توان انجام داد. مسجدی گرفتم و در مسجد جلسات کتاب‌خوانی برگزار کردم. بعد از نماز با بچه‌ها می‌نشستیم و قصه می‌خواندیم.

#### دغدغه توسعه کتاب‌خوانی ادامه پیدا کرده بود؟

بله و البته هم‌زمان، در دانشگاه آزاد دهم‌شست هم درس می‌دادم. در آنجا هم تلاش‌هایی کردم. برای مثال، به دانشجویهایی که برای من خلاصه کتاب می‌آوردند؛ نمراتی اختصاص می‌دادم. به این ترتیب، دانشجویها تا پایان هر ترم حدود هشت کتاب مطالعه می‌کردند، اما شور و شوقی وجود نداشت. پس، به یک رده پایین‌تر یعنی دبیرستان آمدم. سر کلاس پرورشی برای دانش‌آموزان رمان می‌خواندم و به آن‌ها کتاب می‌دادم، اما در دبیرستان هم فضای کار مهیا نبود؛ زیرا کنکور روی زندگی بچه‌ها سایه انداخته بود. وارد راهنمایی نشدم اما می‌دانستم که نمی‌توان در آن دوره تحصیلی کار کرد؛ زیرا دوره سنی خاصی است و دانش‌آموزان از دوران کودکی گذر کرده‌اند. اینجا بود که به کار کردن با کودکان مصمم شدم؛ چون هم‌زمان با هر سه گروه دانشجوی، دبیرستانی و کودک کار می‌کردم. وقتی این سه

شبکه‌ای از افراد درست روستاها معلم‌ها را پیدا کردم و به آن‌ها کتاب دادم تا بخوانند



معیار اول  
انتخاب قصه  
و کتاب  
این است  
که کتاب  
در زمینه  
پرورش فکر  
کودک تألیف  
شده باشد؛  
یعنی فکر  
کودک را  
درگیر چالش  
کند

### پیگیری می کنید؟

بله مرتب پیگیری می کنم و در کارگاه های آموزشی هم حاضر می شوم. سعی می کنم به روز باشم. در حوزه، طلبه ها را آموزش می دهم و برای قصه خوانی به روستاها می فرستم. آن ها هم استقبال می کنند.

### قصه ها و کتاب ها را با چه معیاری

#### انتخاب می کنید؟

معیار اول این است که کتاب در زمینه پرورش فکر کودک تألیف شده باشد؛ یعنی فکر کودک را درگیر چالش کند. دوم اینکه آموزش غیرمستقیم مهارت های زندگی را در خود داشته باشد؛ برای مثال، به کودک بیاموزد که اگر دعوا شد چه باید کرد، یا اینکه خصایلی همچون مهربانی یا فرهنگ های مختلف را به او یاد بدهد. هر کتابی که این ویژگی ها را داشته باشد تهیه می کنم و به داخلی و خارجی بودن آن ها اهمیت نمی دهم. مجلات کودک، نوآموز و دانش آموز رشد را هم برای من می فرستند و از آن ها استفاده می کنم.

شنیده ام که جایی گفته اند امیدوارم

بر نمی گردم. هر روز تقریباً سه تا چهار روستا را می گردم و برای بچه ها برنامه دارم.

### روستاگردی شما متمرکز نیست؟

بعضی از روستاها دوردست اند و نمی توانم مدام به آن ها سر بزنم. تا سه ماه پیش با ماشین خودم می رفتم اما به لطف دوستان در شبکه های مجازی توانستیم ماشینی برای این کار تهیه کنیم. پیش از این، به هر روستا هفته ای دو بار به طور مستمر سر می زدم تا کار اثربخش باشد. الان سعی می کنم ماهی دو بار به هر روستا سر بزنم؛ زیرا فکر می کنم اگر این روند مستمر نباشد، فایده ای ندارد. این نکته را هم بگویم که من اقداماتی انجام داده ام که اگر خودم هم نباشم دیگران می توانند این کار را ادامه دهند.

### چه اقداماتی؟

یکی از کارهایی که انجام داده ام این است که شبکه ای از افراد درست کرده ام. در روستاها معلم ها را پیدا کردم و به آن ها کتاب دادم تا برای بچه ها بخوانند یا اگر فرد تحصیل کرده ای در روستا بود، به او کتاب و وسایل داده ام تا برای بچه ها قصه بخواند. دیگر اینکه در روستا مهد کودک وجود دارد اما به معنای واقعی مهد کودک نیست. به همین علت، می کشیم مهد های روستایی را تجهیز کنیم. اکنون بیش از بیست مهد را به کتاب، اسباب بازی، بازی های فکری و از این دست وسایل تجهیز کرده ام و در حال افزایش دادن تعداد مهد ها هم هستیم. از طرفی، به بچه ها هم کتاب می دهم و آن ها را تا قرار بعدی که به این روستا بروم، تشویق به قصه خواندن برای یکدیگر می کنم.

### بنابراین، در مدتی هم که شما نیستید قصه و بازی کودکان روستا برقرار است؟

بله، تلاش کرده ایم که این طور باشد.

### به نظر می رسد که «قصه، توپ، رنگ» شعار و کلیدواژه های کار شماست. آیا روش کار را پیش از شروع فعالیت در ذهن داشتید و دنبال می کردید یا در روند تجربه به دست آمد و پروراند شد؟

از ابتدا قصه، توپ، رنگ وجود داشت؛ یعنی بازی می کردیم، قصه می خواندیم و نقاشی می کردیم، اما کلیدواژه ها در ذهنم شکل نگرفته بود. ممکن بود یکی پررنگ تر از دیگری هم باشد. برای مثال، موضوع رنگ از یک سال و نیم پیش آغاز شد. هنگامی که متوجه شدم مدارس در روستاها بی رنگ اند و نمای خوبی ندارند، سعی کردم به کمک بچه ها آن ها را رنگ آمیزی کنیم اما در مورد روش تربیتی باید بگویم که همواره به این سنین گرایش داشتم و نگاه تربیتی من از چند موضوع به وجود آمد؛ مطالعه، تجربه و نقدهای سازنده اطرافیان و دوستان در شبکه های مجازی. من بسیار نقد شده ام و این امر خیلی به من کمک کرده است.

به هر حال، شما روحانی هستید و قصه گفتن یکی از مهارت های اتان است. آیا روش های نوین تربیتی را هم

با چاقو داغ کرده است. به خانه آن‌ها رفتیم و از مادرش پرسیدم که چرا این کار را کرده است. متوجه شدم که در خانه آن‌ها مشکلات زیادی هست و مادر حوصله برقراری ارتباط با بچه‌اش را ندارد. در نتیجه، بارها والدین را در روستا جمع کردم و در محیطی صمیمی و دوستانه برای آن‌ها درباره آسیب‌های تنبیه بدنی حرف زدم. اخیراً یکی از رابطین من در مدارس، که به او کتاب می‌دادم، به من گفت که معلم ما در مدرسه دانش‌آموزان را تنبیه بدنی می‌کند. از این موارد بسیار پیش می‌آید که سعی می‌کنم تا حد توان آن‌ها را رفع کنم. من درگیر همه مسائل کودک هستم.

### کمی بیشتر از این مسائل و مشکلات بگویید.

در روستاها بچه‌ها معمولاً سوءتغذیه دارند. اگر آموزش بخواهد شکل بگیرد باید همه‌جانبه باشد. بنابراین، ما اکنون بیش از دو هزار نفر را در روستاها هفته‌ای دو بار صبحانه می‌دهیم. برای نشاط آن‌ها مدارس را زیبا و مشکل سرما و گرمای آن‌ها را برطرف می‌کنیم. وسایل بازی و کتاب هم که جای خود را دارند. سعی می‌کنیم زمین بازی هم در مدارس فراهم شود. می‌خواهم بگویم تمرکز من روی کودک و روستاست. آموزش اساس کار است و همه این‌ها جزئی از فرایند آموزشی هستند.

### موضوع دیگری که در مورد شما وجود دارد، لباس شماسست. آیا لباس شما تأثیری در فعالیتتان دارد؟

در فضای مجازی، در این زمینه انتقادات زیادی به من می‌شود؛ مثلاً می‌گویند چرا با لباس به روستا می‌روی یا حتی می‌پرسند چرا برای کودکان نماز جماعت برگزار می‌کنی. بعضی می‌گویند نباید نماز خواندن را هم به بچه‌ها آموزش دهی. باید بگویم که هرگز هیچ کودک را مجبور به نماز خواندن نکرده‌ام اما این‌ها در خانواده‌های مسلمان زندگی می‌کنند. بعضی‌ها فقط در شبکه‌های مجازی زندگی می‌کنند و بنابراین، نقدهایشان نسبتی با واقعیت ندارد. جامعه‌ای که من در آن زندگی می‌کنم، برای روحانیت احترام زیادی قائل است. من وقتی با همین لباس به روستا می‌روم، مردم دورم جمع می‌شوند و به قصه‌هایم گوش می‌دهند. البته انتقاداتی را هم

برای دانایی راهی غیر از علم و کتاب نداریم. اغلب هم اگر کسی در کودکی با کتاب مانوس نشود در بزرگسالی نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار کند



### محرومیت با قصه و دانایی از بین برود؛ بنابراین، هدف و انگیزه شما این است؟

برای دانایی راهی غیر از علم و کتاب نداریم. اغلب هم اگر کسی در کودکی با کتاب مانوس نشود در بزرگسالی نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار کند. در دوره ابتدایی، تعداد بسیار زیادی از بچه‌ها به کتاب گرایش دارند. من به روستاها هم که می‌روم، می‌بینم نوجوان‌ها و دبیرستانی‌ها کمتر جذب کتاب می‌شوند. بنابراین، معتقدم محرومیت با کتاب از بین می‌رود و باید خلاقیت و تفکر را در سنین پایه رشد دهیم. کار ما با بچه‌ها فقط کتاب‌خوانی هم نیست. با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنیم و حتی نقاشی‌هایمان هم هدف دارند؛ زیرا به دنبال آموزش نقاشی نیستیم بلکه به آن به‌عنوان یک عامل تربیتی مهم برای پرورش فکر و خلاقیت نگاه می‌کنیم.

### احتمالاً با مشکلات گوناگون بچه‌ها هم سروکار دارید؛ مثلاً آنچه در خانه به آن‌ها می‌گذرد. برای مثال، ممکن است والدین کودکی عادت به تنبیه بدنی او داشته باشند.

بله، همین‌طور است و موردی هم که شما گفتید، بسیار اتفاق افتاده است. من زمانی هفته‌ای دو بار به روستایی می‌رفتم. روزی دیدم که دختری دستش داغ شده و زخم عمیقی برداشته است. او هنوز به مدرسه نمی‌رفت و فکر می‌کنم پنج یا شش ساله بود. از او پرسیدم که برایش چه اتفاقی افتاده و گفت که مادرش او را

دوم انرژی‌ای است که از این فضا می‌گیرم. برخی می‌گویند ریا می‌کنی، اما من می‌خواهم کار خودم را نشان دهم و از حمایت‌ها انرژی می‌گیرم. طبیعتاً اگر کسی شما را تأیید کند، حس خوبی به شما دست می‌دهد. از طرفی، می‌خواهم بگویم که کار خوب را می‌توان انجام داد. همان‌طور که قرآن به پیامبر می‌گوید: «به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو نماز را برپا دارند و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق کنند» (ابراهیم، ۳۱).

افراد بسیاری در روز با من تماس می‌گیرند و می‌گویند که می‌خواهیم کاری شبیه کار شما را انجام دهیم و از کجا باید شروع کنیم. موضوع سوم، حمایت مادی و مالی است. ما مدرسه می‌سازیم و در حال تجهیز مدرسه‌ها هستیم. گاهی در هفته چندین میلیون هزینه می‌کنیم و در نتیجه، به کمک مالی نیاز داریم.

**آیا برای قصه‌خوانی و فعالیت برای کودکان روستایی چشم‌اندازی هم متصور هستید؟**

در حال گسترش کار هستیم. برای مثال، به جوانی حقوق می‌دهم و او هر روز از صبح تا ظهر روستاگردی می‌کند و برای بچه‌ها قصه می‌خواند. تلاش می‌کنیم واحدهای بسیار کتابخانه‌ای را فعلاً در استان کهگیلویه و بویراحمد توسعه دهیم. در آینده هم اگر امکانات مهیا شد، در استان‌های دیگر فعالیت می‌کنیم.

**شاید طرح این سؤال در مقطع کنونی فعالیت شما کمی زود به نظر بیاید، اما به هر حال حاصل فعالیت‌های خود را چه می‌دانید؟**

همین که کودک کتاب به دست می‌گیرد و قصه می‌خواند، با قصه آشنا می‌شود و انس پیدا می‌کند، این نتیجه و اثر است. در گفتار و نوشتار و رفتارها کودکان هم البته نتایج کار را می‌بینم. همه این‌ها یعنی حاصل و نتیجه؛ اما اینکه در آینده و درازمدت چه اتفاقی می‌افتد، هنوز نمی‌دانم و خبر ندارم. در توان من نیست که آینده همه این کودکان را زیر نظر بگیرم. من کاری را که در توان دارم، انجام می‌دهم و در بند آینده نیستم.

**از شما تشکر می‌کنیم که وقتتان را در اختیار مجله ما گذاشتید.**

همین که کودک کتاب به دست می‌گیرد و قصه می‌خواند، با قصه آشنا می‌شود و انس پیدا می‌کند، این نتیجه و اثر است



که نسبت به وضعیت دارند، به من می‌گویند اما در عین حال همچنان اعتماد دارند. از سوی دیگر، بسیاری از کمک‌هایی که به من می‌شود از سوی افراد غیرمذهبی است؛ یعنی همان کسانی که مرا نقد می‌کنند. افراد مذهبی هم که جای خود را دارند.

**یعنی به نوع کار شما نگاه انسانی دارند؟**

بله. فعالیت‌های من معطوف به کار علمی و آموزشی است. از طرف دیگر، هیچ‌گاه سوگیری سیاسی نداشته‌ام و به این مسئله نگاه انسانی را دارم که دینی است. دغدغه من رنج کودکان روستاست و آنچه برایم اهمیت دارد، کودکان هستند.

**به نظر می‌رسد یکی از اهداف شما از حضور در شبکه‌های مجازی جلب همین حمایت‌های معنوی است. هر چند شما با کاری هم که می‌کنید، موجب ایجاد امید می‌شوید. در این میان، بحث حمایت‌ها و کمک‌های مالی هم وجود دارد.**

هدف من از حضور در شبکه‌های مجازی چند موضوع است. نکته اول این است که نقد شدن را دوست دارم. بدون شعار این را می‌گویم و نقدها بسیار به من کمک کرده است. نکته